

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه‌ی، شنبه، ۲۱ فروردین ۱۳۹۵، ۱ رجب ۱۴۳۷

تاریخچه‌ی بحث فقهی ولایت فقیه:

تصمیم داشتیم که دنباله‌ی بحث را در خصوص تداوم مسأله‌ی مشروعیت قیام و اقامه‌ی حکم در زمان غیبت، در مورد جواز استشهاد بحث کنیم؛ منتها بعد از مراجعه، به این نتیجه رسیدیم که این بحث، ربطی به بحث فعلی فقهی ندارد و باید به عنوان بحث جنبی و حاشیه‌ای مطرح شود و ثانیا ممکن است با بحث در خصوص جواز استشهاد، شاید به نتایجی برسیم که با ضرورت‌های موجود در جامعه‌ی امروز خیلی متناسب نباشد.

لذا تصمیم گرفتیم که از این بحث صرف نظر کنیم و وارد بحث دوم خودمان می‌شویم.

در اوایل بحث مطرح کردیم که در خصوص ولایت فقیه سه بحث داریم:

۱. مشروعیت قیام و اقامه‌ی حکم در زمان غیبت (که قبلاً به عنوان یک بحث حاشیه‌ای فقهاء بحث کرده بودند و ما به عنوان بحث مستقل به آن پرداختیم)

۲. تاریخچه‌ی بحث فقهی ولایت فقیه: اگر این بحث از زمان معصومین علیهم السلام مورد بحث قرار نگرفته باشد، ما نمی‌توانیم به آن بپردازیم. لذا این بحث را مطرح می‌کنیم به خاطر رد اشکالاتی که اخیراً وارد کرده‌اند با این ادعا که این بحث اساساً اسلامی نیست و مسأله‌ای است که مرحوم نراقی رحمه الله حدود ۲۰۰-۳۰۰ سال پیش مطرح نموده است و در کتب قدما مطرح نشده است. به این خاطر ما بحثی مطرح می‌کنیم که تاریخچه این نظریه از چه زمانی است.

انواع نظریه فقهی:

نظریه بر دو قسم است: انتزاعی و استدلالی

نظریه انتزاعی نظریه‌ای فقهی است که از اعمال متدینین و مؤمنین و معصومین علیهم السلام انتزاع می‌شود. در مقابل آن نظریه‌ی استدلالی است که ما نظریه‌ای را ارائه کرده و در مورد آن استدلال می‌کنیم.

در قضیه‌ی ولایت فقیه هم این دو نوع نظریه مطرح است.

تاریخ نظریه‌ی انتزاعی به زمان خود ائمه علیهم السلام بر می‌گردد؛ یعنی در زمان ائمه علیهم السلام عملاً این نظریه مورد اجرا قرار می‌گرفته است؛ به این صورت که اگر امام علیه السلام نائبی را به جایی می‌فرستاده‌اند، آن فرد عیناً تمام اختیارات و تصرفات امام معصوم علیه السلام را در اموال و حاکمیت و فصل اختلافات مردم داشته است. از این سیره‌ی عملی، اصل ولایت فقیه را انتزاع می‌کنیم.

اما نظریه‌ی استدلالی ولایت فقیه (که به عنوان بحث فقهی مطرح شده و بررسی شده است) پنج مرحله‌ی تاریخی دارد.

مرحله‌ی اول در زمان غیبت صغرای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و زمانی بوده که اجتهاد از آن زمان مرسوم شده است. در کتب فقهی بحثی داشته‌ایم به عنوان «ولایت جائر»؛ ولایت جائر به معنای ولایت از جانب سلطان جائر است (نه ولایت خود آن سلطان). در آن زمان، خیلی از فقهاء مسئولیت‌هایی از جانب سلطان می‌پذیرفتند و چون تصرفاتی را از این رهگذر به دست می‌آوردند، فقهاء مجموعه‌ی تصرفاتی که امام علیه السلام بایستی انجام می‌دادند، اجرا می‌کردند و از باب استنقاذ و استیفاء حق، آن را در می‌یافتند که لازمه‌ی آن تصرف در اموال و انفس مسلمین بوده است. فقهاء این مسئولیت‌ها را از جانب مجوز شرعی ناشی از ولایت فقیه به عهده می‌گرفتند، و الا کارگزاری و اطاعت حاکم جائر هیچگاه جایز نبوده است.

پس این که علماء مسئولیت‌هایی را در دستگاه سلطان جائر می‌پذیرفته‌اند، چنین جواز شرعی داشته است.

مرحله‌ی دوم مربوط به زمان صفویه است. تا زمان صفویه شیعه در اختناق بوده است و از زمان صفویه که شیعه تشکیل حکومت داد و حکومتش هم مقتدر بود (هم‌دوره‌ی مرحوم محقق کرکی و مقدّس اردبیلی و ...) مسأله‌ی سلطنت مأذون مطرح بوده است. یعنی هر کدام از سلاطین از جانب یک مجتهد، مأذون در سلطنت بوده‌اند.

نکته‌ای که مطرح است، این است که سلاطین صفویه علی‌رغم این که شیعه بوده‌اند، ولی آدم‌های فاسق و فاجری بوده‌اند؛ چگونه می‌شود که فقهای مانند مرحوم محقق کرکی رحمه الله به چنین شخصیت‌هایی اجازه‌ی سلطنت می‌داده‌اند؟ پاسخ این است که در آن روزگار، اختناق خیلی شدیدی علیه شیعیان بود و اگر علماء چنین تأیید و حمایتی نمی‌کردند، فشارها بر شیعه باقی می‌ماند. پس سلطنت مأذون، تبلورگاهی برای پذیرش اصل ولایت فقیه بوده است.

مرحله‌ی سوم در زمان مرحوم محقق نراقی رحمه الله است که ایشان تمام مسائلی که در فقه در خصوص اصل ولایت فقیه مطرح بود را جمع‌آوری کردند و سپس در مورد این اصل وارد بحث مستوفای استدلالی شدند. از این زمان بود که مسأله‌ی ولایت فقیه به عنوان یک بحث منقّح و استدلالی مطرح شد. برخی گمان کرده‌اند که این اولین مرحله‌ی طرح مباحث ولایت فقیه است که این نادرست است و در واقع ایشان مرحله‌ی سوم را طرح فرموده‌اند.

ایشان در کتاب عوائد الایام به این مبحث پرداختند و بعد از ایشان مرحوم عبدالفتاح مراغه‌ای (که معاصر مرحوم شیخ انصاری رحمه الله بوده‌اند) و مرحوم میرفتاح حسینی و مرحوم سید محمد بحر العلوم در کتاب‌های خود به آن پرداختند.

مرحوم شیخ انصاری رحمه الله هم در همین مرحله‌ی سوم در کتاب بیع این قضیه را خیلی قوی مورد بحث قرار داده‌اند.

فقه‌ای بعد از مرحوم شیخ انصاری رحمه الله (از جمله حضرت امام خمینی رحمه الله) هم این بحث را در کتاب بیع مطرح نموده‌اند.

مرحله‌ی چهارم مرحله‌ی ظهور مشروطیت و مسائل مربوط به آن بود که در این مرحله راهی به سوی عینیت یافتن ولایت فقیه پیدا شد. در زمان مشروطه عمده‌ی تحرکاتی که می‌شد، مبتنی بر اثبات اصل ولایت فقیه بود.

در این مرحله وقتی حکومت مشروطه به وجود آمد، شرط شد که در مجلس شورای ملی چهار نفر مجتهد طراز اول حضور داشته باشند و کلیه‌ی قوانین با نظر و تأیید ایشان تصویب شود.

مرحله‌ی پنجم، دوران امام خمینی رحمه الله می‌باشد که ایشان به سبک مرحوم نراقی رحمه الله به این بحث پرداختند. در زمانه‌ی هم‌عصر با مرحله‌ی چهارم و پنجم، هیچ فقهی توان مخالفت را نداشت و همه آن را قبول داشتند.

البته در خصوص اختیارات ولایت فقیه نکات و اختلافاتی بود، ولی در پذیرش اصل آن اختلافی نیست.

عینیت اجرائی ولایت فقیه فقط در زمان امام خمینی رحمه الله و با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی بوده است.

نظریه‌ی ولایت فقیه این پنج مرحله را داشته است که در هیچکدام از ابواب فقهی نمی‌توان این مراحل را به این صورت بررسی کرد.

در هر کدام از مباحث فقهی بایستی تاریخ طرح و بررسی آن و چگونگی آن بررسی شود تا سابقه‌ی تطوّر و تحوّل آن روشن شود و معلوم شود که آیا آن نظریات گذشته قابل تتبع و اعتنا هست یا نه؟

حتّی در بحث تشخیص مجتهد و فقیه اعلم هم یکی از معیارها توانایی فقیه در تتبع اقوال (و بررسی سیر تاریخی آراء فقهی) می‌باشد.